

با هوروس که مظهر آسمان پهناور و خورشید بود و گاهی نیز خورشید چشم هوروس برداشت میشد، در ارتباط نزدیک قرار داشت رع— هراخته در حقیقت همان هوروس است زیرا هراخته یا شاهین تجسم هوروس بود. هوروس را در دوران سلاطین اول خدای دولتی و پدر فرعون و سرور آسمان می دانستند و علامت شاهین نشان در بار فراغه بشمار میرفت. پس از هوروس رع قدرت گرفت و نشان در بار گردید و فراغه پسر رع نامیده میشدند. الهه مآت در قدیم مظهر حقیقت و قانون دانسته میشد و در زبان علائم مصری که برای هریک از خدایان نشانی برمی گزیدند و اغلب با حیوانات مشخص میشدند، نشان الهه مآت دو خط مستقیم بوده است که بصورت پایه سریر سلطنتی مشخص می گردید. بعدها مآت مفهوم حقیقت و قانون و نظام گرفت.

آمنوفیس سوم خود را نب— مآت— رع به معنی سرور حقیقت رع است و همچنین خا— ام— مآت، یا آنکه در حقیقت ظاهر میشود، نیز می نامید. در زمان او خدای آمن که خدای دولتی بود، با رع ترکیب شد و آمن— رع نام خدای بزرگ گردید. رفته رفته در همین دوران نام آمن— رع به رع— هراخته مبدل شد که دیدیم همان هوروس قدیم است. بهمین جهت گاهی نیز رع— هوروس معرف خدای خورشید می گردید. و این خدا را گاهی هردو مکانهای نور (شرق و غرب) محل طلوع و غروب آفتاب نیز می نامیدند. رع— هراخته به نام خدای بی نظیری که درخشش او چون الهه آسمان، نوت، است، ستایش میشد.

در سرودی که از زمان آمنوفیس سوم باقی مانده است آتن نیز وارد صحنه میشود. در این سرود آمده: آفرین بر تو ای آتن روز که همه موجودات را خلق کرده ای و موجبات حیات انسانرا فراهم ساخته ای. تو ای هراخته ستبر با شهرهای رنگارنگ که برای افراشتن است و خود بوجود آمده بدون آنکه متولد شود. ای قدیم ترین هوروس در میان الهه آسمان، که با طلوع و غروب توانسان غریبوتحسین بلند می کند. خپرشتابگرا، دوان، چرخان، از نسل عالی که زیبایی خود را بر پیکر آسمان بر افراشته ای» دیده میشود که در این سرود کم کم آتن روز جای آمن را می گیرد در این ایام خدای آتن در شهر آن بارع همدوش می گردد و به آتن— رع مبدل میشود.

آمنوفیس چهارم که در نظر دارد قدرت اعلا و خدای بی شکل و مکانی را جانشین تمام

۱— خپر نام سوسک تپاله چرخان است که دائم در چرخش و شتاب می باشد. به خدای خورشید از نظر تشبیه و تمثیل رع— خپر نیز می گفتند چون پیوسته در حرکت و جنبش است.

خدایان مصری سازد و بخصوص خدای آمن را که بوسیله معابد و کهنانت قدرتمند در مردم نفوذ فراوانی یافته بود، از اریکه اقتدار ساقط سازد، به تقویت خدای آتن میپردازد.

در دوران آمنوفیس سوم ساختن معبدی در کارناک برای آتن آغاز گردید. اخناتن به تکمیل این معبد پرداخت ولی در این زمان هنوز او پسر آمن و کاهن بزرگ رع - هوروس و هر دو مکان نور نامیده میشد. در همین ایام است که آمن جای خود را به رع میدهد و آتن یکی از مظاهر رع میشود. به خدای خورشید همچین رع - شو - آتن می گفتند.^۱

شو خدای هواست که آسمان را نگاه میدارد. بعبارت دیگر خدای شو با رع و آتن ممزوج می گردد و یک مفهوم رع - شو - آتن را بوجود می آورد.

آمنوفیس در سال ششم سلطنت نام خویش را به اخناتن مبدل ساخت که آنرا مهر و محبت آتن، با شکوه برای آتن و ابکه برای آتن مفید است، معنی کرده اند. او نام زوجه خود نفرت را نیز به نفر - نفرو - آتن برگرداند، که بمعنی زیباترین زیباییان آتن و یا زیبایی همه زیباییهای آتن میباشد آمنوفیس نام فرزندان خویش را نیز تغییر داد و مثلاً دختر خود را مریت - آتن یا معشوق او آتن است نام گذاشت. او برای انکه پیوند خود را با آمن و دیگر خدایان مصری بکلی قطع کند شهر جدیدی را بنا کرد و نام آنرا آخت آتن یا افق آتن گذاشت و دران معبدی برای آتن ساخت. در معابد مصری رسم بر این بود که مجسمه خدای آن معبد در طالار اصلی نصب می گردید. اخناتون که برای خدای خود شکل و هیكلی نمی شناخت در این معبد مجسمه و شکلی بر پای ننمود و فقط در صحن خارجی به نشان خورشید، که در نظر او مظهر اتن بود، دایره ای به شکل قرص خورشید با شعاعهایی اطراف آن نقش کرد و با این عمل برخلاف سنت کهنانت رفتار نمود. خرابه های شهر آخت - آتن نزدیک قریه ای کنار نیل وسطی یافت شده است و آنرا العمارنه (الامارنه) نامیده اند و این نام را از شیخ قبیله بنی عمران که در این قریه میزیسته است اقتباس کرده اند.

اخناتون پس از تاسیس مقر سلطنت خود مبارزه بسی امانی را با کهنانت مصر و بخصوص با کاهنین آمن آغاز کرد و نتیجه آن شد که معابد خلوت و خزائن آنها خالی و انبارهایشان بدون زکوة ماند. کاهنین مصر که همه مورد حمله اخناتن قرار گرفته بودند قدرت عظیمی را تشکیل می دادند. مردم نیز که به معتقدات قدیم معتاد شده بودند و حرکت سریع اخناتن را

۱- از تعداد زیاد نامها، شخصیتها و کیفیتهای مختلفی که برای خدای خورشید و عوامل وابسته به او مطرح می شود نباید تعجب کرد. در فرهنگ مصر باستان برای تمام پدیده ها و عناصر گیتی خدایان و الهه های متعددی تصور می شد که در هر ناحیه این سرزمین پهناور به صورتی تقدیس می شدند. دقت و توجه در این پولی تیسیم کم نظیر ارزش و اهمیت طرز تفکر اخناتن را بیشتر آشکار می سازد.

نمی توانستند هضم کنند، در مقابل اقدامات اخناتن به عکس العمل پرداخته و نتیجه آن شد که کهانت موفق گردید جامعه را بر علیه فرعون بشوراند. رفته رفته مبارزه اخناس با کهانت مصر و پولی تیشم حاکم بر جامعه، که... حیات روحانیت به آن وابسته بود، شدت یافت. او دستور داد که تمام نقوش و مجسمه های خدایان و بخصوص هیاکل آمن را نابود سازند. هر جا نام آمن ذکر شده بود از روی سنگ نبشته ها حذف کرده و یا با نام آتن تعویض کنند. در مصر قدیم نام مفهوم خاصی داشت و با هویت و موجودیت صاحب نام مربوط بود و حذف نام خدایان از نظر مردم نابود ساختن آنها معنی میداد.

اخناتن در اواخر سلطنت خود با پرستش ازیریس و شعائران که در مصر ریشه بسیار قدیم و کهن داشت، مخالفت کرد و اعتقاد به حیات اموات و سحر و جادو و شعائر معبدی را مردود دانست و این عمل در نظر مردم قیام بر علیه معتقدات موروثی آنان بشمار میرفت. کورت لانگه که بیوگرافی جالبی برای اخناتن نوشته است چنین نتیجه می گیرد: «با تمام احترامی که شایسته صلابت اندیشه و شخصیت نوجوانی است که یک چنین نبرد عظیمی را بر خود هموار کرد تا به حقیقت مورد اعتقاد خود خدمت نماید، هنگامیکه به تعصب او می اندیشیم که قادر بود آنچه را برای مردم مقدسترین اصول عقیدتی بشمار میرفت نابود سازد، از یک ارتعاش نامطبوعی که به ما دست میدهد نمی توانیم جلوگیری کنیم».

در دوران اخناتن مفهوم مات توسعه یافت و با راستی و صداقت توأم شد. از سنگ قبرهای آنزمان مات را میتوان حق و حقیقت، راستی و صداقت و عدالت، در مقابل ریا و تزویر و زشتی توجیه کرد. این مفهوم ما را بیاد آشه در پیام زرتشت می اندازد. اخناتن در این زمان آنکه با مات می زید نامیده میشد که بسیار شبیه آشهون زرتشت است. در تحول اخناتن چند عامل را موثر میدانند.

۱- وضع سیاسی و اجتماعی مصر

به این عامل اغلب محققین اشاره کرده اند و بسیاری چون بیل دووولانگه آنرا عامل اصلی برداشت کرده اند.

محققینی که پیرو این نظریه اند معتقدند که مصر در سلطنت دیناستی هجدهم کم کم به یک امپراطوری مبدل شد و زمان برای جهانی شدن معتقدات جامعه فراهم گردید و اثر این تحول را در هنر و فرهنگ مصر، که بسیار شکوفا شده بود، میتوان دید.

۲- زمینه روحی و حساسیت و نبوغ شخصی اخناتن و کشش شدید او به سوی توحید.

۳- فضای، تربیتی و فکری اخناتن و امتزاج و اختلاط نژادی او که زمینه را برای جهان گرایی و توجه به عقاید و نظریات غیر مصری آماده ساخته بود. بطوریکه قبلاً بیان شد مادر این فرعون آریائی بود و او خود نیز با یک آریائی ازدواج کرد و نزدیکترین مصاحب و یار و همدل او نیز یک آریائی شد. شاید هم این رفیق آریائی اخناتن، ایه در ظهور معتقدات توحیدی او موثر شده باشد برخی از محققین حتی نظریات اخناتن را الهام از ادیان ایرانی توجیه می کنند. مادر اخناتن تیه، به عادت اقوام آریائی در دربار مصر دارای نفوذ فراوان شد و برخلاف فرعون قبلی آمنوفیس سوم با زوجه اش در تشریفات رسمی شرکت می کرد. این رابطه شاه و ملکه او در دوران اخناتن و نفرت نمایانتر شد و حتی از نام نفرت در بسیاری از سرودهای اخناتن یاد کردند. این توجه هر چند نشان شخصیت نفرت است ولی در ضمن گواه بر لطافت روح فرعون است که این همدوشی را می پسندیده است. بنظر من باید اثر هر سه عامل را پذیرفت ولی ارزشی که برخی از نویسندگان برای ظهور امپراطوری در مصر قائل شده اند قابل قبول نیست.

با بررسی تاریخ مصر به این نتیجه می رسیم که پس از اخناتن نه تنها دین او از میان رفت که تولرانس و تساهلی که در مقابل ملل دیگر بوجود آمده و نشان یک دولت جهانی نیز رو بزوال نهاد. اگر ظهور این عقاید وابسته به این امپراطوری بود میبایستی پس از اخناتن نیز ادامه یابد. در سلطنت رامسس ها بر قدرت مصر افزوده شد و امپراطوری تقویت گردید ولی اثری از افکار توحیدی و میل به تساهلی دیده نشد. مادر تاریخ به شواهد متعدد و فراوانی برخوردار می کنیم که دولتهائی به قدرت جهانی دست یافتند که توسعه آنها بمراتب از امپراطوری مصر در دوران اخناتن فزونتر بود ولی افکار توحیدی در آن دولتها رشد و ظهوری نیافت. امپراطوری اسکندر، آسور، بابل... قرنهای پس از اخناتن و در محیط های بسیار مساعدتری بوجود آمدند ولی نوپردازی اخناتن تکرار نشد.^۱ اما در عربستان بدوی بدون آنکه دولت جهانی و امپراطوری بزرگ ظهور کند دین توحیدی اسلام رشد کرد و سپس از آنجا

۱- موقعیت اخناتن در مصر از بعضی جهات شباهت با کوروش و داریوش در ایران دارد. موقعیت خاص جهانی و امپراطوری پهناور ایران در ظهور تولرانس جهانی و افکار توحیدی موثر بود ولی در درجه اول شخصیت برجسته این دو سردار بزرگ موجب رشد این تولرانس و توسعه جهان دولتی گردید. بهترین شاهد، زوال سریع این نظام فکری و اجتماعی پس از این دو بزرگ مرد است. حتی در دوران خشایارشا آثار بت پرستی و چندخدائی ظاهر گردید، هر چند امپراطوری ایران هنوز وسعت جهانی خود را از دست نداده بود. به کتاب مزدیسنا مراجعه شود.

افکار توحیدی به امپراطوریهای بزرگ تحمیل شد.

همانگونه که بارها متذکر شده‌ام تاریخ را شخصیتها نمی سازند ولی آنها به تاریخ جهت میدهند. در ظهور عقاید اخناتن مسلماً شرایط اجتماعی دوران او موثر بوده است ولی هویت و شخصیت خود او را نیز فرم دهنده این شرایط باید دانست.

اخناتون در جوانی مرد و پس از ۱۷ سال سلطنت پر حادثه جای خود را به دامادش رمخ کره داد که او هم چند ماهی بیش دوام نیاورد و پسر خوانده اخناتون که توت-انخ-آتن نام داشت فرعون مصر شد. او نام خود را به توت-انخ-آتن یا نگازنده آتن تعویض کرد و در حقیقت کاهنان آتن به نام او حکومت می کردند. این فرعون نیز بزودی جای خود را به رفیق و مشاور اخناتون یا آته، برادر زن فرعون موحد داد که او نیز فقط دو سالی سلطنت کرد. بالاخره هارم حب سردار و رئیس سپاهیان دربار جای او را گرفت.

اطلاعات دقیقی از این تحولات در دست نیست ولی چون در مدت کوتاه هشت سال سه فرعون تعویض گردیده است میتوان حدس زد که پس از اخناتون برخوردها و بی نظمی های زیادی رخ داده است و مسلماً بین دربار و دوستان فرعون مغضوب و منفور کاهنان با روحانیت مقتدر و خدام و پیروان و سرسپردگان معابد مصر مبارزه شدیدی صورت گرفته است. بخصوص کاهنان آمون در این مبارزات نقش اساسی داشته اند چون پس از نابود ساختن دربار و آثار اخناتون مجدداً قدرت معبد آتن را زنده کردند تا جائیکه پس از مدتی کاهن اعظم این معبد خود بجای فرعون نشست. چون پس از اخناتون تمام آثار او بکلی منهدم گردید از دوران او اطلاعات دقیقی وجود ندارد و فقط از علائم مختصری که باقی مانده میتوان بطور کلی نتیجه گیری کرد. اینکه پس از اخناتون او بنام مرتد و کافر مورد لعن و دشنام کهنانت و روحانیت مصر قرار گرفت نشان بارزی بر مخالفت او با مذاهب و شعائر موروثی آنان است. معتقدات اخناتن در رساله و کتابی تنظیم نشده است و بهترین وسیله برای درک آن سرودهایی است که به زبان عرفان آنروز در وصف خالق یکتای خویش سروده است. در سرود معروفی که زیر ارامگاه تنها رفیق و همدل و همرازش آیه نقش شده است از زبان اخناتن چنین آمده است:

ای که رحم زنان را بارور می نمائی و از تخمه ای انسان میسازی.

ای که فرزند را در رحم مادرش تغذیه می کنی و او را آرام می سازی تا نگرید. ای دایه در رحم مادر.

برای حیات همه موجودات به آنها دم زندگی می بخشی تا از آن لحظه که از بدن خارج

میشوند تا روز تولد خویش نفس کشند.

تودهانش را باز می نمائی و آنچه را نیاز دارد به او عطا می کنی.

مرغک درون تخم در پوست سخت سخن می گوید و توئی که در آن محفظه به او هوا برای زندگی کردن میدهی.....

چه لایتناهی است آفرینش تو، که از دید انسان مخفی و پوشیده است.

ای خدای واحد که نظیرت هرگز یافت نمی شود. تو زمین را به میل خود آفریدی فقط تو و تنها تو!

با انسانها، رمه ها و همه حیوانات دیگر. آنچه بر روی پاهای خویش در روی زمین حرکت می کنند

و آنچه با بالهای خود در هوا به پرواز در می آیند.

سرزمینهای کوهستانی چون نوبی و سوریه و پهن دشت مصر. تو همه را در جای خود

قرار میدهی

و آنچه را برای زندگی احتیاج دارند برایشان فراهم میسازی و هر موجودی قوت خود را می یابد.

زمان زندگی همه حساب شده است. زبانها در سخن گفتن از هم جدا هستند و همینگونه اند قیافه ها و رنگها

توئی که اقوام و ملتها را از هم متمایز میسازی

تو ای سرور همه سرزمینها. تو آتن روز، قادر متعال

تو تنها هستی، اما توبه شکل خورشید زنده، درخشان و نور افشان طلوع می کنی.

خود را دور میسازی و مجدداً باز می گردی. تو از خودت میلیونها شکل میسازی.

تو در قلب منی و کسی نیست که تورا چون پسرت بشناسد، نفر - خپر - رع

تنها پسر رع که به او کمک می کنی تورا درک کند....

لابوشانی نیز از سرودی چنین نقل می کند.

ای خدای یکتا که نظیر تو وجود ندارد. و تو ای خدای واحد. وای تنها رع - هراخته که هیچ

وجودی نظیر تو نیست

و تو میلیونها را حفظ می کنی و صدها هزار را نجات می بخشی.

آتن می گوید: منم خدای واحد که نظیری برایم نیست و جانشینی هم وجود ندارد.

صفحه عظیم خورشید که ایجاد نور می کند، تنها خدا که هیچکس برابر او نمی تواند باشد.

متاسفانه از اخناتن آثار قابل توجهی نمانده است و بعلت مخالفت سخت کاهنین و حوادثی که پس از او رخ داد، آنچه وابسته به او بود نابود شد. ولی از آثار مختصری که در دست است میتوان نتیجه گرفت که اخناتن معتقد به خدائی بوده است که در فرهنگ مصر و اقوام دیگر آن دوران سابقه نداشته است. ه.ب. برستد معتقد است که آتن از طرف اخناتن بصورت مفهوم خدا بطور کلی پذیرفته شده است و او را بکلی از خورشید مادی باید تمیز داد. قدرت الوهیت نیروئی بود که بوسیله آن خورشید نورفشانی می کرد نه خود خورشید. او مینویسد: «آتن یک سبُل بود، یک نشان جهانی و همگانی. آنچه در دوران اخناتن زنده شد عشق و محبت بود که آتن معرف ان شد و این عشق شامل همه افراد عالم، بدون در نظر گرفتن نژاد و ملیت، میشد» برستد معتقد است که در دین اخناتن تنها خدای جهان آتن اعلام شده است و میتوان گفت که در دوران او توحید کامل پایه گذاری شد.

النسور بیل دو مؤدین اخناتن را «مونوتسم مطلق و کامل» مینامد. او معتقد است که سرودهای اخناتن «بجای آنکه با جملات اسرار آمیز و میتولوژیهای قدیم پر شود، بصورت یک شعر رمانتیک بیان شده است. بجای یک خدای ملی در مصر خدائی مورد ستایش قرار میگیرد که معرف آن یک قدرت طبیعی است. او بصورت خدای یگانه، خالق و قادر متعال، حیات و نور و گرما را مجسم میسازد و به این وسیله یک احساس وحدت وجودی (پانته ایسم) که در هر روحی به گونه ای جای دارد، تحقق می بخشد. حیوانات، نباتات، آب و زمین با انسان متفقاً در ستایش این خالق جهان، که با بصیرت الهی خود همه را حیات می بخشد، شرکت می کنند. برای اولین بار ما دینی را در مقابل خود داریم که انسانهای با نژادها، زبانها و رنگ های مختلف را بهم پیوند میدهد. خدای اخناتن فرقی بین مصری و بیگانه نمی شناسد و همه در برابر او مساویند و همه فرزندان اویند و باید که برادران هم گردند». او همچنین مینویسد:

«انسان در دین آتن اولین آثار توحید را در تاریخ مذاهب احساس می کند و حتی انرا منبع توحید ادیان یهود و مسیحیت می بیند. دلیل روشن این برداشت شباهت خارق العاده سرود آتن و مزمور ۱۰۴ کتاب مقدس است. علت این شباهت را اینگونه تفسیر می کنند که سراینندگان عبری از سرود آتن با اطلاع بوده اند».

برنلوت مینویسد که ریشه این اعتقاد را باید در معتقدات ایرانیان جست و در یک شکل خاص از فرهنگ بابلی نیز متأثر دانست. اخناتن در تنظیم و تکمیل ایده خود به توحیدی که در شرق وجود داشته آشنا بوده و از آن الهام گرفته است. این روح ظریف و مجذوب و این

زیبائی خاصی که در سرود آتن دیده میشود و این هنری که در عهد او شکوفا می گردد و شکل مجرد بخود می گیرد، با فضای مصر بکلی غریب است و از فرهنگ دیگری باید مایه گرفته باشد. مایه های آریائی و بر خوردهائی که در بیبلوس و اوگاریت بین فرهنگ مصر و آریائیان میتانی و هیتی و بین النهرین بوجود آمد با تاثیر آیه و نفرت در روح حساس و آماده اخناتن در هم آمیخت و این زمینه آن ترکیب را بصورت دین آتن در آورد. لانگه باتجزیه و تحلیلی به این نتیجه میرسد که مقصود اخناتن بهیچوجه پرستش خورشید و وصف حرارت و گرمی و علائم مادی او نبوده است بلکه این اوصاف در کنار ایده اصلی تحسین میشده است که در پشت این صفحه درخشان آسمانی نهفته بوده است. این ستاره نور افشان و حیات بخش مظهر قدرتی اعلا در نظر گرفته میشده است که جهان و حیاتش به آن وابسته بوده است. این کشش به وجود دور و غیر قابل کشف و میل به محوشدن در آن، تا به کمال دسترسی حاصل گردد، اخناتن را در زمره تعداد قلیل بانیان حقیقی ادیان در می آورد. این کشش او را با عاشقانی پیوند میدهد که پس از او برخاسته اند تا به جهان رهائی و سلامت را ارائه دهند». لانگه معتقد است اشتباه بزرگ انانکه در اخناتن یک انسان خیال پرور و اسیر اوهام تشخیص میدهند آنستکه توجه نکرده اند در مقایسه با تعلیمات آنزمان در گفتار او تا چه پایه راه سیونالیسم (عقل گرایی) نهفته است. اخناتن یک خدا شناس است نه یک سیاستمدار قدرت طلب و یا رئالیست (واقع گرا) محاسبه گری با هوش. در تشریح طبیعت او اگر به تشریح ایدالهای او پردازیم دوچار اشتباه خواهیم شد، هر چند ممکن است برنامه اصلاحات او خیلی معتدل و آگاه کننده بنظر رسد. در الهیات اخناتن ما به یک آگاهی برخوردار می کنیم. او در خویش احساس وظیفه ای می کند که باید آنرا به پایان رساند. او حقیقت را پایه زندگی قرار میدهد و وظیفه خود میداند که در همه امور راستی و صداقت را پایه قرار دهد. در مفهوم راستی او وجود خدا را درک می کند، که مظاهر او حیات، عشق، نور و حقیقت است. تحقق بخشیدن به صداقت و راستی محنهای زندگی او را تشکیل میدهد. یک وظیفه اخلاقی مداوم. در نظر اخناتن بالاترین اصل توحید است. او به خدائی معتقد است که از قدرت مطلق خویش وجود یافته و همه مخلوقات را بوجود آورده است. در کنار این وجود او خدایان دیگری را بهیچ گونه نمی پذیرد. اخناتن در آتن یک ستاره بی جان که

۱- نظریات اخناتن در مورد توحید و ارزشی که برای صداقت و راستی قائل است شباهت زیادی با برداشتهای زرتشت دارد. به کتاب مزدیسنا مراجعه شود.

تحت تاثیر قوانین طبیعت در حرکت است، نمی‌دید بلکه در آن حیات و ابدیت و خلق و ایجاد را مشاهده می‌کرد. در دین آتن هیچ اسطوره‌ای شکل نگرفت و اخناتن صریح و روشن و لطیف آتن را در حیات، عشق و نور مجسم ساخت بدون آنکه اعمال اساطیری یا وجود افسانه‌ای برای او بیان نماید، آنچه در ادیان و مذاهب آن دوران مرسوم بود و تا امروز نیز چنین است.

لانگه مینویسد، ستایش خورشید نه بعنوان یک ستاره، بلکه به صورت مظهر حرارت و گرمی و حیات، نشان عنصر پرستی نیست همانگونه که گوته در پاسخ این سؤال که آیا طبیعت شما به ستایش خورشید متمایل است می‌گوید: کاملاً زیرا خورشید یک ظهور و الهام وجود اعلاست و قدرتمندترین پدیده‌ای که به ما فرزندان زمین عطا شده است. من در این ظهور نور را می‌ستایم و قدرت خلاقه خداوند را می‌پرستم که فقط به آنوسیله حیات ما حفظ میشود و ما و همه نباتات و حیوانات وجود داریم.

دومو معتقد است که ریشه نام آتن همان آذنا، خدای سوریه و آدینس خدای بیبلوس است که بعدها بجای نام یهوه بکار برده شده است^۱

مورت معتقد است که در اخناتن شورعارفانه و انسان دوستی با آگاهی و فهم اجتماعی در هم آمیخته بود. آ. ارمان معتقد است آنچه مورد پرستش اخناتن قرار میگرفت این عنصر فلکی خورشید نبود بلکه وجودی بود که خود را در خورشید ظاهر میساخت.

فیلیسین شاله مینویسد از وصفی که برای آتن بعمل آمده میتوان نتیجه گرفت که مقصود خورشید نبوده است بلکه انرا باید مظهر تمام انوار فلکی و گرما و نور و نیکی دانست. او در ضمن خالق عالم و وجود ازلی و ابدی است که در ابتدا وجود داشته و همه چیز را خلق کرده است. صفات آتن و یهوه بهم شبیه است با این اختلاف که آتن بسیار زیبا، درخشان لطیف و مهربان است ولی خدای یهوه خشمناک، قهار و جبار است.

فروید که درباره اخناتن تحقیق نموده به این نتیجه می‌رسد که او مسلماً موحدی بوده است که با عشق و جذب به تمام به یک قدرت اعلا ایمان داشته است. در یکی از سرودهای اخناتن میتوان جذب به این توحید را درک کرد انجا که می‌گوید «اوه خدای واحد که در کنار تو هیچ چیز دیگری نیست». در سرودهای اولیه این صراحت وجود نداشته است و

۱- در کتاب مقدس آدنی زدک = رب من عادل و صدیق است ۱۰/۱ یو و آدنی رام = رب من بلند

پایه و شریف است ۴/۶ ش^۱ در این نامها آدنی به مفهوم خدا بکار برده شده است نه نام یهوه

بتدریج به سوی توحید گرایش حاصل شده است بطوریکه آ. یگال مینویسد این فرعون معتقد بود که خدا دارای هیچ شکل و فرمی نیست و بهمین جهت ساختن بت و مجسمه را برای آتن ممنوع ساخت و با تمام شعائر و آداب بت پرستی، ستایش اموات، سحر و جادو، اعتقاد به جن و غول و هیولاهای اسرار آمیز، که در مصر رواج کامل داشت، مخالفت کرد. او در سراسر عمر خود از این تصورات و آداب وابسته به آنها پرهیز می کرد.

فروید مینویسد با وجود آنکه در دوران امارنه صنعت و هنر مجسمه سازی بسیار رونق یافته بود تا کنون در تمام کاوشهای این منطقه به هیچ مجسمه ای از آتن برخورد نشده است و فقط آتن را بصورت صفحه دایره شکلی که اشعه از آن خارج میشود نمایش داده اند، بدون آنکه اثری از عقاب و شکل حیوانات دیگر که نشان خدایان مصری بوده است، دیده شود. در سرودهای اخناتن نیز اشاره ای به ازیرس، امیر دنیای اموات و عالم پس از مرگ که در دین درباری مصر اهمیت بسزائی داشت، یافت نشده است. حتی در سنگ نبشته های قبور از دنیای اموات سخنی نیست، آنچه در آن روزگاران بسیار معمول بود. در حالیکه توحید با جهان پس از مرگ رابطه نزدیک دارد اخناتن برای آنکه اثر مذاهب پولی تئستی مصری را از میان بردارد عمداً به جهان اموات اشاره نکرده است. بالاخره فروید نتیجه می گیرد که «سرودهای اخناتن نه تنها معرف وحدت و جهانی بودن خداست بلکه حاکی از توجه مهرآمیز او به همه مخلوقات عالم است برای ایجاد نشاط در درک طبیعت و کسب لذت از زیبایی های آن». فروید معتقد است که مقدمات دین توحیدی اخناتن از سالها قبل در مصر فراهم شده بوده است و در مکتب قدیمی آن (هلیوپولیس) تمایل به این توحید آشکار میشود. مات الهه راستی و حقیقت، عدالت و نظم و قانون دختر رع خدای خورشید بود که در زمان پدر اخناتن اهمیت یافت. آتن یا آتوم نام دیگر خدای خورشید بود که امنهوتپ چهارم انرا جانشین همه خدایان ساخت و او را بصورت خالق و حافظ حیات در همه جهان و نه فقط در مصر، ستود. اخناتن به مصریان دینی را تحمیل کرد که مخالف سنتهای هزار ساله و آداب و رسوم قدیم آنان بود. با اعتقاد به یک خدای واحد بصورت اجتناب ناپذیر عدم تساهل نیز متولد شد که برای دنیای قدیم بیگانه بود.

لابوشانی معتقد است، هر چند عقاید اخناتن بظاهر توحیدی است ولی در حقیقت او معتقد به برتری و تقدم خدای خورشید بوده است. نمی توان انکار کرد که در تحول مذهبی که او بوجود آورد گرایشی بسوی مونوتیسم وجود داشته است. باید متذکر شد که گرایش بسوی برتری و فضیلت خدای خورشید مقدم بر امنهوتپ چهارم بوده است ولی او در یک

جریانی که از مدتها قبل وجود داشت این تحول را به مرحله اعلا رساند. لابوشانی چون مایل است دین یهود را توحیدی کامل و مستقل از تاثیر ادیان دیگر جلوه دهد، منکر وحدت در برداشتهای اخناتن می شود ولی بطوریکه قبلاً در این باره بحث شد نه بنی اسرائیل به توحید واقعی گرویده بود و نه اخناتن در کنار آتن به خدایان دیگر معتقد بود تا برتری خدای خورشید را بر آنان مطرح سازد. در آثار مختصری که از این فرعون مصر بدست آمده است ما بیک فضای فکری کاملاً نوینی مواجه میشویم که در آن دوران بی سابقه بوده است. در مصر از ابتدا خدای خورشید دارای اهمیت خاصی بود و برای هوروس و رع ارزش و احترام زیادی قائل می شدند. حتی پناه، بصورت برترین خدا، خالق خدایان بشمار میرفت. ولی با توجه به تحول مذهبی اخناتن که در هنر و فرهنگ دوران خود اثر بسیار عمیقی گذاشته است، باید بپذیریم که این تحول برای عصر و محیط خود یگانه بوده است^۱. آنچه را در این تحول فکری قابل اهمیت است میتوان بشرح زیر خلاصه کرد:

۱- نفی تجسم و تصور خدا بصورت یک موجود مادی. در سراسر جهان آنروز قدرتهای خلاقه بصورت های مختلف مجسم میشده اند. گاهی به شکل حیوانات چون گاو، شیر، عقاب... و هنگامی به صورت انسان، و زمانی ترکیبی از این اشکال. در مصر حالت اخیر رایج بوده است. خدایان که اغلب یادگار توتنم های قبایل بودند بصورت ترکیبی از حیوان و انسان مجسم میشدند. در دین اخناتن اثری از این گونه تجسم مادی نیست و بطوریکه بیان شد آتن هیچگاه به شکل انسان یا حیوان مجسم نشده است.

۲- در مصر هرگاه خدائی به قدرت میرسید سرور آسمان و خدای بزرگ میشد ولی در کنار او خدایان دیگر نیز ستایش میشدند و هرگز وجود این رب الارباب نفی خدایان دیگر نبود. اخناتن فقط به یک خدا معتقد بود و بر علیه تمام خدایان و معابد و کهنه آنان به مبارزه پرداخت و نفی همه خدایان یکی از علل اصلی عدم موفقیت او بود.

۳- سحر و جادو و شعائر و تشریفات بسیار زیاد معبدی از خصایص مذاهب مصریان بود کهانت از مهمترین عناصر دین بشمار میرفت و کاهن به نام واسطه خدایان و مردم و خیره و کارشناس امور دینی نفوذ تعیین کننده ای در جامعه داشت. اخناتن به مخالفت با همه این شعائر پرداخت و وجود واسطه ها را نفی کرد. او خود را فرزند آتن و تنها رابط او میدانست و برای خدا هیچگونه نماینده و سخنگوی دیگری نمی شناخت. خدای او تجسم بخشش و مهر

۱- آ. شارف رساله بسیار جامعی در باره تأثیر نظرت اخناتن در هنر امارنه تهیه کرده است.

و رحمت بود و به قربانی و نیاز و رشوه احتیاجی نداشت.

۴- اعتقاد به حیات پس از مرگ و دنیای مردگان یکی از اصول اصلی اعتقادات مصریان بود. خدای ازیریس سرور عالم اموات یکی از قدیمترین خدایان بود که شعائر ستایش او در فرهنگ مصر نفوذ فوق العاده‌ای داشت و بخصوص کاهنین از این شعائر به نفع خود سوء استفاده می‌کردند. اخناتن در مبارزه با کهنات و شعائر معبدی مجبور بود این معتقدات را نیز نفی کند. او بخصوص در اواخر دوران سلطنت خویش به تشدید این مبارزه پرداخت.

۵- محققین بسیار به تعصب مولود از مونوتئیسم و دین توحیدی اشاره کرده‌اند. در مذاهب چندین خدائی مذاهب متعدد در کنار هم اظهار وجود می‌کنند، همانگونه که خدایان بسیار در یک جامعه مورد ستایش قرار می‌گیرند. اما در نظام یک خدائی و در ادیان توحیدی همانگونه که در کنار خداوند وجود دیگری پذیرفته نمی‌شود دین حقیقی نیز در نظر موحدین فقط یکی بیش نیست. اغلب جنگهای دینی بر تعصب مومنین در حقانیت معتقدات بنا شده است. اما با وجود این جالبست که در اعمال و نظریات اخناتن به یک چنین تعصبی برخورد نمی‌کنیم. هیچگونه اثری در دست نیست که حکایت از تحمیل معتقدات اخناتن بر اجتماعات زیر تسلط او نماید و یا او منازعاتی را نظیر جنگهای صلیبی مسیحیون و یورشهای سلاطین و سرداران مسلمان، و یورشهای مذهبی دامن زده باشد. مصر در دوران این فرعون صلح طلب به یک آرامش نظامی دست یافت که حتی در برخی از مستعمرات مصر این تساهل سبب بروز شورش و اغتشاش گردید. با وجود تحریک و مخالفت‌های شدید کاهنین هرگز اثری از کشتار و تجاوز به آنان گزارش نمی‌شود. اگر به برداشتهای کتاب مقدس در مورد برخورد با اقوام غیر یهوه پرست توجه کنیم و بخصوص گزارشات کتاب یوشع را، که مختصری از آن قبلاً یادآوری شد، بررسی نمائیم آنوقت در خواهیم یافت که تعصب مذهبی در آن دوران دارای چه مفهومی بوده است. حتی دو هزار سال پس از اخناتن مسیحیت قرون وسطی قیافه کریه تعصب دینی را به خوبی ارائه می‌دهد. فرعون فرمانروای مقتدری بود که چون خدا ستایش میشد. اگر چنین سلطانی در دینی که خود را پایه گزارش بود تعصب میداشت باید از کشتارها، قتل عامها و جنگهای وحشتناک مذهبی دوران سلطنت او نشانه‌هایی داشته باشیم، در حالیکه اخناتن همه از عشق و مهر و محبت و سرور وجد و رافت سخن میگوید و در کلام او کوچکترین اشاره‌ای به جهاد مقدس و کشتار منافقین و تحمیل پرستش آتن بر اقوام دیگر نیست.

۶- دین اخناتن جامع و جهانی است. او همه اقوام را در برابر خداوند یکسان می دانست. در آن ادوار هر قوم دارای خدائی بود و خدایان حافظین ملت‌های خود بودند، همانگونه که یهوه خدای اسرائیل بود و این قوم به یهوه تعلق داشت. جهان بینی عام و جهانی اخناتن مرحله نوینی را در مذاهب آن دوران ارائه می دهد. آتن در نظر او خدای عالم و همه عالمیان است و همه مردم فرزندان او یند و باید برادران هم باشند. نمونه این دید جهانی و دین غیر ملی و قومی را میتوان در گائاهای زرتشت یافت.

۷- اما یک مشخصه ناسازگار دین آتن، که موجب زوال آن گردید، درباری بودن و اشرافیت آن بود. در سرودهای اخناتن او تنها کسی است که وجود آتن را درک می کند. هر چند این برداشت حکایت از یک واقعیتی مینماید و در مصر آن دوران و در فضای دینی بدوی که مولود قرنهای متمادی تبلیغ و تلقین حکیم ساحران و کاهنین معبدی بود، درک چنین مفاهیمی امکان نداشت و جز گروه معدودی اطرافیان فرعون هضم افکار او برای دیگران مشکل بود، ولی اختصاصی بودن یک مکتب مانع رشد و انتشار آن میشود. دین اشراف و بزرگان هرگز دوام و بقا ندارد. دین باید در بین مردم رشد کند و توسعه یابد و مردم به زبان آن آشنا گردند تا آنرا در طی نسلها به فرزندان خود تحویل دهند. مسلماً دین مردمی به شکل افکار و برداشتهای مردم نیز در خواهد آمد همانگونه که ادیان موسی، زرتشت، مسیح... رنگ عامه گرفت و به همت روحانیت کلیسایی و زمینه ساده و خرافه پذیر توده مردم، منحرف شد. دین اخناتن نیز اگر به زبان مردم و با استفاده از فرهنگ آنان در بین مردم مطرح میشد انتشار و توسعه آن، با امکان انحراف، سریعتر و وسیعتر می گردید. مردم نه خواهان افکار عالی عرفایند و نه خریدار فلسفه و منطق جهانی. دین آتن وابسته به قدرت فرعون بود و فاقد روحانیت و کهنات. چون این قدرت دوام نیافت و جانشینان فرعون نیز ادامه راه او را به صلاح قدرت خویش نیافتند، مردم نیز با آن بکلی بیگانه بودند و پایه های مردمی برای بقای این دین هم وجود نداشت، پس از مرگ اخناتن دینی هم که فقط وابسته به او بود از میان رفت.

برخی از محققین معتقدند که اخناتن به یک تثلیث آتن- شو- رع مومن بوده است. آلبرایت این نظام سه خدائی را آتن- اخناتن- رع مینامد زیرا اخناتن خود را تجسم شو و پسر رع میخواند و در حقیقت خود خدائی در کنار آتن است. گاهی دین آتن را با مسیحیت مقایسه می کنند و تثلیث پدر- پسر- روح القدس را نظیر مظاهر سه گانه فوق توجیه می نمایند.

بنظر من هیچیک از این برداشتها موجه نیست. برای درک نظر اخناتن و قضاوت درباره آن باید به جو زمان او باز گردیم و از زبان او مسئله را بررسی کنیم.

اخناتن هرگز خود را در ردیف آتن معرفی نمی نماید بلکه او پسر خورشید است که با تواضع و عشق تمام از خدای خویش یاد می کند و او را تنها خدا می نامد که هیچکس در کنار او نیست. به این صراحت از یکتائی خدا سخن گفتن معرف اعتقاد توحیدی اوست. اخناتن بزبان رور سخن گفته و از فرهنگ زمان بهره گرفته است. رع و شودو نام آشناست که در فرهنگ مردم مصر معرف نیروها و کیفیات خاصی هستند. این دو هویت فضای پهناور آسمان و گرمی و حرارت و حیات را مجسم میسازند. اخناتن برای شروع هرگز جدای از آتن شخصیتی قائل نیست و هیچگاه آنها را بنام خدا خطاب نمی کند. خالق و قادر و عاقل و عامل فقط آتن است و تنها اوست که سعادت و سرور و شادی و صفا و حیات می بخشد. همچنین نباید فراموش کرد که دین آتن مراحل مختلفی را پیموده است اخناتن پس از مرگ پدر هنوز به دین موروثی وابستگی دارد. رع و آتن خدایان بزرگ مصری هستند که دربار فرعون شدیداً وابسته به آنهاست. آتن رع هر دو با خدای خورشید قرابت دارند. فرعون عارف و ظریف طبع که متمایل به توحید است از هویت این دو خدای قدیمی بهره گیری نموده و بطوریکه دیدیم چون لایع - شو - آتن در ضمن معرف خدای خورشید میباشد، این مجموعه را تجسم صفات آتن میسازد. او بتدریج از همه وابستگی های موروثی گسسته و در اواخر دوران سلطنت خود یکسره به توحید می گراید و در این زمان است که آتن معرف خدای واحد و خالق جهان میشود. مسلم است که حتی در این مرحله باز هم زبان اصطلاحات دین او همان زبان قدیمی است و بهیچوجه نباید برداشتهای او را با بیان عرفای اندیشمند و فلاسفه موحد قرن بیستم مقایسه کرد. برای درک معتقدات و گفتار اخناتن هرگز نمیتوان در کفه ترازوی بیان او و در کفه دیگر اظهار نظرهای اندیشمندان و فلاسفه موحد را قرار داد.

در تثلیث کلیسا نیز عیسی پسر خداست ولی خود نیز خدائی در کنار پدر است، بطوریکه در رساله مسیحیت خواهیم دید، او حتی با خدای خالق برابر است. روح القدس نیز در کنار خداوند دارای هویت مستقلی است. اما رع، شو اخناتن هرگز نه دارای شخصیت مستقل از آتن هستند و نه از الوهیتی چون خدا برخوردارند.

قرص خورشید که در نظر اخناتن معرف آتن بود و بصورت دایره ای شمشع نمایش داده میشد، ای - ت - ن (ایتن) نامداشت.

چنانکه بیان شد اخناتن با همه ظرافت طبع و جذبه و کشش بسوی حقیقت، عقایدش

دارای مشخصات زمان خویش بود و هنوز از رع، آتن روز و پسر رع، قرص خورشید... در آن نشانهائی وجود داشت. با وجود این اگر بیانات او را با آنچه از اقوام و ملل همزمان بدست آمده مقایسه کنیم و حتی تورات یکهزار سال بعد از او را نمونه قرار دهیم، باید بپذیریم که برداشتهای او بمراتب خالصتر و عالیتر است و به اتکاء این بیانات اخناتن را باید صاحب فکری نو و اندیشه‌های برجسته بدانیم که به زبان زمان خود دینی توحیدی را اعلام کرده است.

اما آیا ریشه دین اخناتن معتقدات ایرانیان و آریائی‌ان است! این برداشت بعضی از محققین بنظر من صحیح نیست. میتوان پذیرفت که دورگه بودن او و شخصیت نفرت و بخصوص مصاحبت بسیار نزدیک با ایه در افکار و روحیات اخناتن بسیار موثر واقع شده است. ولی اگر توجه کنیم در آثار میتانی و هیتی آن دوران کوچکترین اثری از توحید نبوده است و حتی قرار داد کشف شده در بغاز کوی نه تنها نشانی از توحید ارائه نمی‌دهد بلکه تشریفات و ارونا ایندرا را میترای، خدایان بزرگ آریائی را مطرح میسازد و قرار داد بنام آنها منعقد می‌گردد.

در رساله‌ای که قبلاً منتشر شد دیدیم که زرتشت تقریباً همزمان اخناتن بوده است ولی اولاً فاصله چند هزار کیلومتر در آن روزگاران اجازه تبادل فکری را نمی‌داد و اگر هم این ارتباط وجود می‌داشت ما باید اثر آنرا در ادبیات آن دوران و بخصوص آثار آریائیهای این منطقه به دست می‌آوردیم.

مسلماً نکات مشترک بین پیام زرتشت و دین اخناتن وجود دارد و بخصوص با بررسی معتقدات آنزمان قرابت زیادی بین این دو مکتب استنباط می‌کنیم. ولی نباید فراموش کرد که دین زرتشت نه وابسته به دربار است و نه زرتشت شخصیت خاصی چون پسر اهورامزدا برای خود قائل است. در این دین اهورا مزدا دارای معبدهی نیست و برای تجسم اونیز نه به خورشید احتیاج است و نه به این. دین زرتشت برعکس معتقدات اخناتن، کاملاً عملی و وابسته به زندگی است در حالیکه اخناتن راز و نیازهای عارفانه‌ای را مطرح میسازد که هیچگونه نتیجه عملی برای زندگی مردم مصر بدنبال ندارد. آتن خدای واحد است و اخناتن پسر او و سرودهای فرعون نیز انعکاس شور و جذبه عاشقانه ایست که دل حساس شاه عارف را در وصال حق مالا مال نموده است. مفاهیم عرفانی که در پیام زرتشت مطرح میشود و فضایی که تعلیم می‌دهد همه برای اصلاح زندگی روزمره انسان و نظام جامعه است. باید پذیرفت که این دو انسهان اندیشمند در دو گوشه از دنیا یک فکر توحیدی را با دو هویت

کاملاً متفاوت به بشریت عرضه کرده‌اند ولی نمیتوان گفت که یکی از اینها تحت تاثیر افکار دیگری قرار گرفته باشد.

البته ما اطلاعات دقیقی از گسترش پیام زرتشت در دست نداریم و به منابع افکار اخناتن نیز آشنا نیستیم و بهمین جهت نمی‌توانیم در مورد ارتباط این دو اندیشمند و مکاتب فکری آنان قضاوت قطعی کنیم و باید فقط به حدس و گمان اکتفا نمائیم.^۱

مسئله دیگر ارتباط بین افکار اخناتن و مذهب یهوه پرستی و بخصوص رابطه موسی با دربار این فرعون است. درباره وابستگی موسی به اخناتن و افکار او مقالات زیادی مطرح گردیده است که متأسفانه بعلت فقدان شواهد تاریخی هیچیک از مرحله حدس و گمان خارج نمی‌شود. بطوریکه دیدیم سلین یکی از اولین محققین است که پایه گذار دین اسرائیل را موسای مصری معرفی می‌کند که از نزدیکان اخناتن بوده است.

به نظر سلین پس از آنکه موسای مصری بنی اسرائیل را از مصر خارج می‌سازد انهدار کادش (قادش) استقرار می‌یابد ولی در این مکان بنی اسرائیل متعرض و آشوبگر بر علیه رهبر خود قیام می‌کند و او را می‌کشد. دینی که وارد اسرائیل شد معتقدات موسای مصری نبوده است پس از تبعید مجدداً یهودیان به یاد پیمبر مقتول افتادند و امیدوار بودند که این مرده از عالم اموات بازگشته و قوم خود را نجات بخشد. همین انتظار سبب پیدایش ایده مسیح شد. پس از شکست مفتضحانه یهودیان این واقعه را با قتل موسی مرتبط ساختند و به این دل خوش کردند که پیمبر شکست خورده آنان رستاخیز کرده و قوم خود را نجات بخشد. سلین معتقد بود که دین موسای مصری اعتقاد به یک خدای واحد و مظهر عشق و عدالت بوده است. این دین چون در بین مردم و روحانیت جذب نشد معتقدات عامیانه بر آن مسلط گردید و به انحراف گرائید. ما جرقه‌ای از این آتش مخفی را در گفتار نبی‌های قبل از تبعید مشاهده می‌کنیم. موسای مصری نیز مسلماً تحت تاثیر اخناتن قرار داشته است.

فروید پس از بررسی مشروح و بهره گرفتن از نظریه سلین به این نتیجه می‌رسد که موسای مصری بایستی یکی از افراد دربار اخناتن و یا یکی از شاگردان مدرسه آن که مکتب پرستش آتن بوده است، باشد. با مرگ اخناتن هرج و مرج مصر را فرا می‌گیرد و پس از هشت سال حرم حب سردار مصری نظم را برقرار می‌سازد. در این هشت سال فرصت مناسبی برای فرار موسی و دسته‌اش بوده است. با این فرضیه زمان خروج ابری ها ۱۳۵۰-۱۳۵۸

۱- برای آگاهی بیشتر از افکار زرتشت به رساله مزدیسنا و حکومت مراجعه شود.

ق.م میشود. از نظر فروید ظهور توحید در مصر چنین بوده است که سلسله هجدهم فراعنه بوسیله فتوحات خود دولت مصر را به یک امپراطوری مبدل میسازند. ایده دولت جهانی در دین جهانی منعکس می شود و تحت تاثیر مکتب آن در شهر هلیوپولیس و یا شاید بعزت انگیزه های متأثر از معتقدات آسیائی درباره خورشید، آتن به صورت خدائی جهانی و واحد که بهیچ سرزمین وابسته نیست، توجیه می گردد. آمهوتپ فرعون جوانی است که به این ایده خدای جهانی با تمام وجود پای بند میشود. او آتن را خالق عالم معرفی میکند. مذهب پرستش آتن را دین رسمی مصر اعلام مینماید. او بر همه خدایان مصری بنام دروغ و فریب مهر بطلان میزند و همه شعائر معبدی و سحر و جادو را مردود اعلام می کند. او بخصوص شعائر مربوط به مردگان و دنیای پس از مرگ را، که در مصر ریشه عمیق داشته است، بکلی نفی مینماید. خورشید منبع حیات و انرژی و حرکت و مظهر خدای آتن و مات هدف و ابدال فرعون می شود. این دین اولین مکتب توحیدی در تاریخ بشر است. این معتقدات چون در درجه اول موجب اضمحلال دستگاه کهنات و زوال قدرت روحانیون مصر میشد آنها مردم را که با این طرز تفکر بکلی نا آشنا و غریبه بودند، بر علیه فرعون و دین او شوراندند.

این دین نتوانست در مصر پایگاهی بدست آورد و پس از مرگ اخناتن تمام آثار آن توسط مردم و خادمین معابد بکلی نابود شد. کاهنین که در دوران آمهوتپ تحقیر شده بودند به سختی انتقام گرفتند و آنچه از اوباقی مانده بود از میان بردند. بهمین دلیل آثار این دوران بسیار نادر است.

در اطراف این فرعون موحد مردی بوده است که شاید توتموزیس نامیده میشده است. در تل الامارنه آثار مجسمه ساز و حجاری بنام توتموزیس (توت مزیس) یافت شده است که کارگاهی در این شهر داشته و برای اخناتن کار می کرده است. امکان دارد که موسی همین مجسمه ساز باشد. شاید هم او فرمانده یک سپاه اخناتن در مرز شمالی مصر بوده است که با کوچگران تماس داشته است.

توتموزیس چون پس از اخناتن با خطر روبرو بوده است مجبور به ترک مصر می گردد موسی هنگام ترک مصر این مردم را بدور خود جمع کرده و کوشیده است ایدالهای خویش را در بین آنها تبلیغ نماید. او که از تجاوز کاهنین و تخریب آثار اخناتن به یاس و

۱- در جزیره الفانتین، که در آبشار اول نیل قرار دارد، آثاری بدست آمده است که نشان میدهد یک کلنی یهودی مجزا از سرزمین اصلی در آنجا میزیسته اند و ابتدا بوسیله امپراطوری ایران از یهودیان فلسطین آگاه شده اند. برخی از محققین حدس می زنند که این گروه باقیمانده همراهان موسی در مصر باشند.

سرخوردگی دوچار شده بود مردم کوچگر را قوم خویش خواند و به اتفاق آنان مصر را ترک گفت. موسی به این مردم ختنه را می آموزد و آنها را مقدس میسازد و برایشان قانون وضع کرده و طرز تفکر اخناتن را به آنان تعلیم می دهد. در بین راه قوم بهانه گیر و کله شق اسرائیل بر او می شورند و همانگونه که مصریان نتوانستند اخناتن را تحمل کنند اسرائیلیان نیز موسی را ترک گفتند. بنابه نظر ادوارد مایر گروه مصری در کادش با اعراب مدیانیت برخورد می نمایند که یهوه پرست بودند و یهوه را خدای آتشفشان میدانستند. فروید با استفاده از نظر سلین حدس می زند که پس از مرگ موسی مصری در کادش داماد یثرو مدیانیت و کاهن یهوه رهبری اسرائیلیان را بعهد می گیرد و این همان موسائی است که بنی اسرائیل را به سوی کنعان هدایت می کند. در این مرحله است که دین موسای مصری یا دین آتن با دین موسای مدیانین، کاهن یهوه مخلوط میشود و بالاخره نیز دین یهوه بر دین آتن فائق می گردد. در روایات قدیم رهبری موسی و معجزات مصر با نام یهوه خدای مدیانیت در هم آمیخته شده است. دینی که به کنعان وارد میشود دین موسای مصری نیست بلکه دین یهوه سیناست. خدای آتن رحیم، صلح جو و مظهر عشق و مهر و حرارت بوده است در حالیکه یهوه متجاوز، خشمگین، زودرنج و قهار است، همانگونه که موسای مدیانتی دارای چنین صفاتی است. مردم کوچگر با صفات خدای آتن غریبه بودند و برای آنها خدا مظهر قهر و زور بود اطرافیان موسای مصری همان لوی ها بودند که در کنعان نیز سعی کردند مشخصات دین آتن را به دین یهوه پرستی باز گردانند در حالیکه کاهن در مسیر کاهن یهوه مدیانتی اعمال نظر مینمودند. رفته رفته در طول تاریخ دین اسرائیل به دین آتن بازگشت و صفات آتن مجدداً بر یهوه منتقل شد. بخصوص ضربه شدیدی که یهودیان در تبعید و اسارت متحمل شدند آنها را آماده برای پذیرش این تحول نمود پس از تبعید مونتیسیم و پرستش خدای عالم که مظهر عشق رحمت است جانشین ستایش خدای قهار و هراسناک و جبار که به قوم یهود تعلق دارد، گردید.

از دلایل دیگر ارتباط دین اسرائیل و پرستش آتن ممنوع بودن شکل سازی است که برای مردم آنزمان سابقه نداشته است. نشان دیگر اعتقاد به زندگی پس از مرگ است که لازمه ادیان توحیدی است ولی هم در دین آتن و هم در دین اسرائیلیان اثری از آن نیست.

اجرای شعائر ختنه و تحقیر خوک نیز از مصریان اقباس شده است. در میتولوژی مصری ست به شکل یک گراز هوروس را مجروح میسازد و گراز (خوک وحشی) مورد تنفر قرار می گیرد. تدهین نیز از آداب مصریان است. احترام به گاو نیز در بین مصریان و اسرائیلیان

مشترک است و پرهیز از سحر و جادو، که در تورات ممنوع شده است، مختص دین اخناتون میباشد. بالاخره مینویسد آنچه ما از مذهب اولیه یهودیان می شناسیم دینی است که در حدود ۸۰۰ سال پس از آمنتپ توسط کاهنان یهودی ارائه شده است و مسلماً نمیتواند این دین کاملاً همان دین همزمان موسی باشد. دین آتن نیز توسط کاهنان مصری از میان رفته است و اگر با وجود کمی اطلاعات باز هم علائم و نشانه‌هایی در تایید ارتباط این دو دین می‌یابیم باید برای آنها خیلی اهمیت قائل شویم. فروید مینویسد:

«پایه دین یهود انگونه که روشن است عبارتست از شمایسروئل اذُنایِ الوهنو اذُنایِ اِخد» اگر نام آتن مصری را، که نه فقط از نظر شباهت تلفظ با اذُنایِ قرابت دارد بلکه از نظر مفهوم نیز شبیه آنست، با آدونا در این جمله جابجا کنیم شعار یهودیان چنین می‌شود: گوش فرا دارای اسرائیل خدای ما آتن تنها خداست.

در تاریخ گذشته اسرائیل ما به دو گرایش برخورد می‌کنیم، یکی که سعی داشت آثار نفوذ دین اخناتن را از بین ببرد و دین یهوه را تقویت کند و گرایش دیگری که به سوی اذُنایِ مصری یا آتن متمایل بوده است و کوشش می‌کرده است توحید و آداب و رسوم مصری را تفوق بخشد. پیروان این گرایش لوی‌ها بوده‌اند (لاویان). یهوه برای یهودیان یک خدای جدید است که پدران آنها نمی‌شناخته‌اند و به گفته تورات او بنام دیگری خود را به اجدادشان ارائه می‌داده است. فروید مینویسد:

«خدای یهوه که موسای مدیانت در آن دوران قوم نوینی برایش فراهم کرده بود، محتملاً از هیچ جهت یک وجود عالی نبوده است. خدائی محلی و خشن و تنگ نظر، خون آشام و جابر که به پیروانش وعده داده بود سرزمینی به آنان عطا کند که شیر و عسل در آن جاریست و از آنها خواست که ساکنین این سرزمین را نابود و با شمشیر برآن قتل عام کنند. جای تعجب است که با وجود اینهمه اصلاح و تجدید نظرها در روایات تورات باز هم اینهمه آثار بر جای مانده است که وجود واقعی این خدا را قابل شناخت میسازد در حالیکه آتن مظهر عشق و محبت و نظم و حقیقت است. شعائر معبدی، قربانی و دیگر رسوم معبدی نظیر همان آداب سحر و جادو شعائر وابسته به آن بوده است که موسای مصری با آن مخالف بود و شدیداً آنرا مردود ساخت. بهمین جهت است که نبی‌ها از جانب خدا قربانی و شعائر دیگر را تحقیر می‌کنند و ایمان را زندگی با حقیقت، که همان مات مصری است، توجیه مینمایند.

این بود خلاصه‌ای از رساله مفصلی که فروید درباره دین موسی و ارتباط آن با دین اخناتن نوشته است.

فروید قبل از جنگ جهانی دوم بخش اول این رساله را منتشر کرد ولی بعزت مخالفت سخت کلیسا از انتشار قسمت دوم صرفنظر نمود و چون در اطریش خطر تجاوز نازیها را احساس می کرد به امید آنکه کلیسای کاتولیک از او پشتیبانی نماید. کار خود را ادامه نداد.

پس از حمله آلمانها به اطریش فروید به لندن گریخت و در آنجا به انتشار بررسی های خود پرداخت. در پیش گفتار مقاله خود فروید چنین نوشت:

«در زمان کوتاه بین دو مقاله (رساله موسی و دین توحیدی) در شرایط خارجی نویسنده تغییرات فاحشی رخ داد. من در آن زمان منکی به حمایت کلیسای کاتولیک بودم و از این هراس داشتم که در اثر انتشار این رساله پناه گاه خود را از دست دهم و در ضمن سبب شوم که از فعالیت پیروان و شاگردان مکتب پسیک آنالیز^۱ در اطریش جلوگیری شود. اما ناگهان حمله آلمان آغاز گردید و مذهب کاتولیک نشان داد که با زبان انجیل و تورات سخن می گوید چون نسی لرزان

بالاخره فروید مینویسد، مسیحیت نتوانست عروج و کمال مذهب یهود را تحمل کند و مجدداً به پولی تئیسیم بازگشت و انسان خدائی را برقرار ساخت. «پیروزی مسیحیت غلبه مجدد کاهنین آهن بود برخدای اخناتن پس از یک فاصله زمانی ۱۵۰۰ ساله و در صحنه ای توسعه یافته»

نظر فروید کمی به تشریح بیان شد. بیا مشروح ترین تجزیه و تحلیلی است که در این زمینه بعمل آمده است. نظریه فروید - ربین محققین مورد توجه قرار نگرفته است و کمتر درباره آن اظهار نظر شده است ولی با وجود آنکه از بعضی جهات تخیلی است، دارای نکات قابل توجهی میباشد.

متاسفانه ما هیچگونه منبع و ماخذ تاریخی در دست نداریم که به اتکاء آن درباره رابطه دین اسرائیل و پرستش آتن قضاوت کنیم. نه کوچکترین اثر تاریخ از موسی و چگونگی تشکیل اسرائیل و دین او در دست است و نه از دوران اخناتن شواهد فراوانی موجود است. آنچه درباره موافقت و یا مخالفت با نظریه فروید ارائه شود فقط حدس و گمان خواهد بود. تورات شاهدهی براین مدعا که خدای اسرائیلیان ابتدا موصوف به صفات اعلا، عشق، مهر و محبت، گذشت و صفا بوده است و هویت جهانی و عمومی داشته ولی بعداً به خدای قهار و حسود... و خدای قومی مبدل شده است، ارائه نمی دهد و اینکه پس از تبعید خدای موسی

۱- مکتب تجزیه و تحلیل روحی که فروید یکی از بنیان آن بوده است.

به خدای آتن شباهت پیدا می کند باز هم دلیل صحت ادعای فروید نیست. نختنه، عدم توجه به زندگی پس از مرگ، نجس شمردن خوک، شباهت آژنا با آتن، ممنوع ساختن شکل سازی، تدهین... نشان ارتباط فرهنگ اسرائیل و مصر است که قبلاً درباره آن توضیح داده شد. هیچیک از این وقایع دلیل بر وجود دو موسی یکی مصری و دیگری مدیانیستی نیست و شاهی بر همسان بودن دین اخناتن و یهودیان پس از تبعید نمی باشد. تمایل و گرایش یهودیان به مشخصاتی که قبلاً اسرائیلیان به آنها توجه نداشتند مولود شکست و اسارت و فقدان حکومت و بخصوص برخورد با فرهنگهای بابلی و ایرانی است نه بازگشت به یکهزار سال قبل. لوی ها را نمیتوان مدافع دین موسای مصری دانست. آنها حافظ دین یهوه تورات بوده اند و بنی هارون یا کاهنین دین یهود نیز از همان لوی ها منشعب گردیده اند (بنا به روایات تورات)

اما نکات موجه نظریه فروید را میتوانیم در برداشتهای انبیاء قبل از تبعید بیابیم که همه مخالف دین کلاه شرعی بوده اند و شعائر بخصوص قربانی را تحقیر کرده اند. خدای این نبی ها محدود به خدای قوم اسرائیل نمی شده است و بهیچوجه دارای صفات خدای تورات نبوده است.

رو بهمرفته میتوان پذیرفت که دین پرستش یهوه توسط کاهنان کنعانی منحرف گردیده است و همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد روحانیت کنعانی دین موسی را به شکل مذاهب کنعانی در آورده اند. در بررسی مشروحی که قبلاً در مورد معتقدات زرتشت بعمل آوردم نشان داده شد که چگونه تحت همین شرایط روحانیت آریاهای پولی نیست و مغان زروانیست دین زرتشت را بکلی منحرف ساخته و بجای مزدیسنا یا پرستش مزدا پرستش دیوان (ایزدان) یا دیویسنا را تبلیغ کردند. میتوان حدس زد که شبیه این تحول در آئین یهوه پرستی نیز صورت پذیرفته باشد.

آلبرایت معتقد است که موسی پس از شکست تحولی که اخناتن انرا پایه گذاشت متولد شد و از همین رو تحت تاثیر این تحول قرار گرفته بوده است. بهمین جهت است که بین دین پرستش آتن و تحولی که موسی بوجود آورد ارتباطی مشاهده می کنیم زیرا در ترکیبهای اصلی دارای جهات مشترکند. هر چند مونوتیسم امارنه در مرکز یک تثلیث قرار داشت که به شاه نیز مقام الوهیت میداد (اتن - اخناتن - رع) ولی در هر حال هر دو این مذاهب تاکید می کنند که خدای آنها تنها خالق و سرور جهان است و در کنار او خدای دیگری نیست. آتن را نمی توان خدای خورشید دانست بلکه اتن قرص خورشید و شکوه و جلال رع محسوب

می شد.^۱

در هر حال چه نظر محققینی چون فروید را بپذیریم که موسی را مستقیماً با اخناتن در ارتباط میدانند و چه چون آلبرایت او را متأثر از مکتب پرستش آتن بدانیم، و چه برداشت دانشمندانی را که فرار موسی از مصر را به حدود یک تا دو قرن پس از اخناتن حدس می زنند، قبول کنیم، اگر اصولاً وجود موسای مصری را واقعیت تاریخی بپذیریم میبایستی او را با فرهنگ مصر و بخصوص توحید دین اخناتن، در ارتباط بدانیم. یا در اصل موسائی وجود نداشته و دین صحرا و فراریان مصر و ایبری های مهاجر از این سرزمین به کنعان ساخته راویان تورات است. و یا اگر بخشی از این روایات ارتباطی با واقعیت داشته باشد دین موسی را با دین اخناتن باید به شکلی مرتبط بدانیم. بطوریکه قبلاً شرح داده شد برای نفی یا اثبات وجود موسی کوچکترین شاهد و دلیل تاریخی در دست نیست. اما در بررسی روایت موسی ما به شواهدی اشاره کردیم که هر چند دارای اعتبار تاریخی نیستند ولی در هر حال در ترازوی سنجش منطقی کفه قبول را از کفه نفی وزین تر میسازند. باشباهتهائی که بین فرهنگ مصر و دین صحرا، که بنظر من همان دین انبیاء قبل از تبعید است، مشاهده می کنیم و مقایسه صفات آتن با خدای این نبی ها و قرابتهائی که در برداشتهای آنها با معتقدات اخناتن می یابیم، میبایستی ارتباط تحولی را که در دوران اخناتن در مصر بوجود آمد با ظهور دین پرستش یهوه که ابتدا توسط کهنات کنعانی بکلی منحرف شد و بالاخره در بابل به دین یهود منتهی گردید، از نظر دور نداریم. پذیرش این ارتباط بسیاری از مشکلات ما را در توجیه انحراف دین صحرا و معتقدات نبی های مردمی اسرائیل و ریشه های واقعی دین یهود و منشاء آن قابل حل میسازد. با قبول شخصیت تاریخی موسی و توجه به روایت تورات در مورد مرگ او به این نتیجه می رسیم که با مرگ موسی دین او نیز در گهواره از میان رفت و فقط اندکی از همدلان و همراهان او باقی ماندند که نبی های قبل از تبعید دنباله روهای آنانند. دینی که در صحرا و محیط ساده و باز بادیه توسط مردان مأنوب بدور از تشریفات شهرنشینی و تجملات و تشکیلات آن شکل میگیرد دارای سادگی و صفا و پهناوری دشتهاست. هنگامیکه این ادیان با تشریفات و تظاهرات تمدن روبرو میشوند و گرفتار کهنات کاسبکار و روحانیت معبدی و مکتبی می گردند، صفا و وسعت خود را از دست داده محدود و آلوده به شعائر و تشریفات میشوند و به انجماد و تحمیق می گرایند. دین

۱- درباره نظر آلبرایت قبلاً بحث شد.

صحرای سینا نیز به همین سرنوشت دوچار شد و برخلاف آنچه اغلب محققین به اشتباه یا اعتیاد مدعی هستند، دین اسرائیلیان با مذاهب بت پرستی کنعانی چنان در آمیخت که کاملاً با آنها همسان گردید.

www.KetabFarsi.com

فصل ۹ - دین یهود و حکومت

از بحث مشروعی که در تشکیل دولت اسرائیل بعمل آمد به این نتیجه رسیدیم که سلطنت و حکومت فردی با معتقدات اولیه یهوه پرستی بهیچوجه توافق نداشته است. بطوریکه دیدیم مهمترین اصل در دین اسرائیل میثاق با یهوه است بنابراین میثاق اسرائیل یا قوم برگزیده یهوه موظف میشود فقط به او خدمت کند و از او اطاعت نماید. یهوه تنها سلطان ملت اسرائیل است و اطاعت از یک خدای دیگر و یا قبول سلطانی جز یهوه خلاف این میثاق میباشد و مستحق کیفر شدید است. یکی از مشخصات برجسته یهوه آنستکه دائما در سرنوشت قوم خویش اثر گذاشته و تنها تعیین کننده تاریخ اوست. اختلاف مهم این دین و ادیان دیگر هم عصر آن رابطه خدا با تاریخ قوم خویش است. اینکه چنین تصویری تا چه حد با واقعیت تطبیق می کند بحث جداگانه ایست که خواننده از مطالعه فصول گذشته پاسخ آنرا خواهد یافت، ولی در اینجا برخورد معتقدات بنی اسرائیل با حکومت و سلطنت مطرح است که بطور مسلم باید پذیرفت این معتقدات هیچگونه سازشی با سلطنت نداشته است. بوبر با استفاده از تذکری. پدرسون در باره وجود اصطلاح قلک در میثاق یهوه نتیجه می گیرد که این میثاق شبیه عهد نامه ایست که یک قدرت مافوق با زیردستان خود منعقد مینماید. در این میثاق یهوه رهبر و قانونگذار و سرنوشت ساز قوم خود میباشد و او فقط بشکل یک خدای حافظ این امت برداشت نشده است بلکه او در ضمن تنها حاکم سیاسی آنها نیز بوده است. بهمین جهت این عهد نامه را یک قرارداد شاهانه برداشت می کرده اند که هر ساله به افتخار آن و برای یاد بود آن جشنی بر پا میشده است که همان پساخ میباشد. بنی اسرائیل در رهبری

موسی' یهوه را به فرمانروائی پذیرفت و بعدها توسط نبی های دیگر نیز سلطنت عام یهوه اعلام گردید و او شاه جهان شد. به این قرارداد در ضمن میثاق مقدس می گفتند که کلمه قدش همچنین به معنی خاص در مقابل کل و عمومی است. بهمین جهت بعدها شاهان اسرائیل مجبور بودند خود را به کاهنین وابسته نمایند تا بتوانند بنام واسطه یهوه سلطنت را از جانب او اعمال کنند.

بنظر من این برداشت بوبر صحیح است و فقط از این دید میتوان علت برخوردهای منفی را در کتاب مقدس با سلطنت، با وجود آنکه پایه تورات در دوران سلطنت گذاشته شده است، توجیه کرد. در کتاب مدیریت نه حکومت نشان داده شد که در جوامع قدیم حکومت معبدی یا تئوکراسی پایه سلطنت بوده است.

اسرائیل از جمله اجتماعات نادر باستانی است که فاقد یک حکومت معبدی قبل از تشکیل دولت بوده است و در تورات کوچکترین نشانی بر وجود چنین تئوکراسی مقدماتی نیست. بر عکس تا قبل از ظهور سلطنت یک دموکراسی ابتدائی جامعه اسرائیل را اداره می کرده است و آثار آن حتی در زمان سلطنت نیز تا مدتها ادامه داشته است.

ولن هاووزن مینویسد «در اسرائیل قدیم تئوکراسی بصورت یک نظام سیاسی هرگز وجود نداشته است» ظهور سلطنت در اسرائیل یک پدیده اقتباسی است و عوامل مختلف مانند جنگ و فشار فلیسترها هیچیک عامل اساسی نبوده است.

بطوریکه دیدیم اسرائیلیان پس از استقرار در کنعان تا مدتهای مدید دموکراسی ابتدائی خود را حفظ کرده اند و به دلیل رابطه خویش با یهوه حتی نظام سلطنت را از کنعانیان اقتباس ننموده اند بلکه پس از گذشت دوران طولانی سلطنت بر این مردم تحمیل گردیده است. دیدیم که تثبیت سلطنت هم به سادگی انجام نشد و پس از ناموفقیتهای زمان گیبون و آبی ملک و مخالفتهای دوران شائول تازه در دوران داود، بعلمت شرایط خاص و قابلیت های سیاسی داود، سلطنت در اسرائیل برقرار گردید.

در کتاب مقدس بارها به سلطنت یهوه و حکومت او اشاره شده است. در این مجموعه ملکوت هم معرف قلمرو الهی است و هم نشان سلطنت خداوند. یهوه یک ملک و سلطان است در مزموور ۱۳/۱۴۵. آمده است که ای خداوند سلطنت تو ابدی است و حکومت تو از نسلی به نسل دیگر ادامه دارد. در اینجا مقصود از حکومت خداوند تنها تسلط او بر جهان نیست بلکه او برای اسرائیل یک شاه و حاکم است. این واقعیت که یهوه مستقیماً شاه اسرائیلیان است نه با واسطه شاه زمین، در بسیاری از روایات کتاب مقدس بیان شده و ما

قبلاً به برخی از آنها اشاره کرده ایم. در ۳۳/۵ د یهوه شاه، یشورون نامیده میشود که یشورون نام روحانی اسرائیل است در مزمو ۱۴۹/۲ نیز یهوه حاکم فرزندان صیون یا اسرائیل است. در ۳۳/۲ یسایا آمده است که یهوه قاضی ماست یهوه به ما قانون عطا می کند و یهوه سلطان ماست.

با وجود آنکه در آغاز سلطنت دربار کوشید به یاری کهنات شاه را نماینده یهوه معرفی نماید و با تدهین و نامزدی یهوه بوسیله نبی های درباری چون ناتان، و سپس کاهن اعظم چون نزدک و نسل او سلطان را مسیح یهوه و نگیداد سازد ولی جالبست که این نیرنگ هرگز مورد تأیید نبوت واقعی قرار نگرفت و بطوریکه دیدیم بلا استثنا همه نبی های صاحب کتاب قبل از تبعید سلطنت را نفی کرده اند و هیچیک از آنها در تدهین شاه و نامزدی او شرکت ننموده است بلکه بر عکس همه از فساد و بی اعتباری این مقام سخن گفته اند چنانچه تاریخ تمدن بشر را به دقت مطالعه کنیم به این واقعیت متوجه میشویم که هویت هیچ قوم و ملتی یکباره شکل نگرفته است. فرهنگ یک قوم در طول زمان رفته رفته فرم می یابد و این فرهنگ هویت آن قوم را مشخص میسازد. ولی از طرفی همان هویت مجدداً در فرهنگ جامعه تأثیر نموده و آنرا متحول میسازد این ادعا که قومی دارای خصایص برجسته ایست که از ابتدا با او بوده است، ملتی بر دیگر برتری داشته است، آریائیان دارای چنین و چنان خصایل پسندیده بوده اند و سامیان خشن و متجاوزند... بی پایه و نادرست است. همه آریائیان یگسان نبوده اند و همه سامیان هویت واحدی نداشته اند. بطوریکه قبلاً تذکر داده شد حتی این اصطلاح آریائی، سامی، حامی... فاقد جامعیت است و چنین تقسیم بندی بسیار سطحی و غیر منطقی است. اقوام مختلف در طول تاریخ با هم در آمیخته اند و تحت شرایط مختلف و تحولاتی که در حیات قومی آنها رخ داده است فرهنگ خاص و هویت خاصی یافته اند، که انهم هرگز ثابت و لایتغیر نبوده است. اسرائیلیان هیچگاه دارای یک هویت مشخص و یکپارچه نبوده اند. انگاه که ایبری ها بصورت قبایل و دسته های مجزا میزیستند هر گروه : دسته دارای هویت خاصی بود. وقتی هم که این دسته ها با هم یک جامعه را بوجود آوردند بطوریکه دیدیم حتی در دوران سلطنت نیز یک ملت واحدی را تشکیل ندادند. روایات تورات قصصی است که برای هویت دادن به پیشینه قوم یهود تنظیم شده است و ساکنین فلسطین را نمی توان بصورت یک ملت واحد با فرهنگ واحد دانست. کتاب مقدس بهترین گواه است. تازه پس از تبعید ساکنین یودا به بابل، رفته رفته قومی بنام یهود دارای فرهنگ و هویت خاصی میشود، واقعیتی که متاسفانه محققین به آن هیچ توجهی ننموده اند. آنها در

بررسی های خود اغلب از یک ملت اسرائیل سخن می گویند که یهودیان وارثان آنها هستند. آنچه قبل از تبعید معرف هویت ساکنین فلسطین می گردد دولت اسرائیل و یودا، یا در بارهای این سرزمینها و روحانیت معبدی وابسته به آنها است. از نظر دین و اعتقاد مذهبی، که یکی از پایه های اصلی فرهنگ این دوران بشمار میرفته است به طیف وسیعی از نبی های موحد و شیدا تا کاهنین بت پرست، که حتی قربانی کودکان را وظیفه می شمردند، برخورد می کنیم. یهوه ای که در این دوران ارائه میشود خدای این انبیای موحد و هم دلان آنها نیست بلکه خدای دربار و روحانیت وابسته به آنست.

دین هنگامیکه برای توجیه حکومت به خدمت گرفته شود به خشونت می گراید و مشخصات این خشونت را مادر صفات خدای این دین بخوبی میتوانیم دریابیم. دین صحرا در کنعان ابتدا وسیله تشریح تجاوز و تهاجم قرار گرفت و خشونت یافت و کشتار و تحمیل را تجویز نمود. در دوران سلطنت، که همیشه با تحمیل همراه است، متولیان دین در خدمت دربار درآمدند و شاه رئیس مذهبی و اجتماعی جامعه گردید. در این حال خشونت دین تثبیت گردید. خدای قهار و جبار، منتقم، حسود و زود رنج و مکار... صفات مورد توجه سلطنت و کهنانت است. این روحانیت در بابل است که یهوه درباری خلق کرده و صفات حاکم بر دربار را بر خدا و پیمبر او موسی منطبق ساخته است. این دین درباری است که با عشق و محبت و گذشت و رحمت و فضایل اخلاقی ناآشناست یهودیان در اسارت دارای دولت و حکومت نبودند و رفته رفته چون به وحدت متوجه شدند فرهنگ دینی آنان نیز بکلی تغییر یافت. در این مرحله همدردی و مهر و محبت بیش از خشونت و تحمیل مورد توجه قرار گرفت و خدای خشن و کشتار گر جای خود را به خداوند با گذشت و رحیم و رحمن داد.

ادیان بزرگ اغلب در میان درماندگان زیر فشار، بندگان و بردگان محرومین و ضعفا رشد کرده اند و بر عشق و محبت و همدردی استوار گردیده اند. جالبست همین ادیان هنگامیکه وسیله تثبیت قدرت شدند و اعمال زور، کشتار و تهاجم... را به نام دفاع از دین مشروع ساختند و جهاد و کشته شدن و کشتن در راه خدای منتقم را وظیفه دانستند. چهره ملکوتی این ادیان را هیبت قدرت و خشونت جنایت متغیر ساخت. صلیب که روزی نشان گذشت و ایثار، عشق و محبت و برادری ارائه میشد و معرف تحمل رنج و الم برای رستگاری بشر و رهائی او از دردها و رنجها بود، به سمبل کشتارهای صلیبی مبدل شد و الله اکبر که در مکه ندای دلباختگان به حق و مجذوب به عشق و فضیلت بود زینت پرچمهای میدان های نبرد و وسیله تحریک مردم به قتل و بردار کشی گردید. تاریخ جنگها، برخوردها و انقلابات مذهبی مملو از جنایاتی است که بنام دین و به بهانه

نبرد در راه خداوند و تثبیت قانون خدا صورت گرفته است.

هر جا دین وسیله برقراری یا تثبیت قدرت شده است فضیلت منکوب، انسانیت مغلوب و حق و حقیقت مصلوب گردیده است.

این فقط پاولوس ولوتر و اگوستین نیستند که بقول بک در برخورد با قدرت دین را به خدمت اعمال زور در آورده‌اند بلکه در تمام تاریخ هنگامیکه دین وسیله توجیه قدرت شده است، عشق و محبت و گذشت و انسانیت قربانی گردیده است. تحول دین یهود پس از تبعید به حدی چشمگیر است که برخی چون فروید و سلین این مرحله را بازگشت به دین آتن توجیه کرده‌اند و ظهور صفات رحمت و شفقت را در مقابل تجاوز و خشونت برای یهوه به کیفیت خدای موسای مصری و خدای موسای مدیانیتهی مربوط ساخته‌اند.

نباید فراموش کرد که حتی رسالات فقهی کتاب مقدس هم پس از تبعید تدوین گردیده است ولی چون ریشه و مایه اولیه خود را از روایات قدیم کسب کرده‌اند دارای مشخصات آن دورانند. در برخی از این رسالات اثر متفکرین یهودی و مولفین پس از تبعید نیز بخوبی مشهود است. برای مثال به چند نمونه از این تعلیمات اشاره مینمایم تا در مقایسه با فضای فکری تورات و دیگر مقالات مشابه به تحول فکری یهودیان پی ببریم.

در کتاب پند و امثال آمده است

۳/۲ هرگز مباد که عشق و وفا و راستی تورا ترک کنند. انها را برگردن خود به بند و بر لوح دلت نقش کن انگاه تو در نزد خدا و انسان مورد تحسین قرار خواهی گرفت.

۳/۱۳-۳۵ در توصیف حکمت و معرفت به بیانی بسیار زیبا و جذاب تعالیم پسندیده‌ای مطرح می‌شود و در تشریح احسان و مروت دستورات زیبنده‌ای بیان می‌گردد.

۱۲/۲۸ راه عدالت و حق به حیات می‌انجامد و مسیر فریب و خیانت به مرگ و نابودی

۱۲/۶ حق طلب و عدالت پشه به چمن و چراگاه غنی دست می‌یابد و راه خطا کار به گمراهی هدایت میشود

۱۲/۲۳ لب هوشمند خاموش است ولی از دل احمق جنون به بیرون فریاد می‌کشد

۱۵/۸ قربانی خطا کار مورد نفرت یهوه است و نماز صالح راست کردار مقبول خداوند است. تقریباً در سراسر رسالات پند و اندرز و حکمت سلیمان ما نظیر این سخنان را فراوان می‌بینیم در مزامیر کتاب مقدس نیز بسیاری از این تعلیمات وارد شده است، بخصوص مزامیر متاخر که بیان مشخصی دارند. در برخی از این سرودها به عبادات عملی

توجه شده است و بطوریکه دیدیم حتی در مزموور ۵۰ یهوه نیاز به خوردن گوشت و خون قربانی ندارد و به آتش نیاز محتاج نیست بلکه خواهان عدالت و راستی است. در رسائلی چون گهلنت (جامعه بن داود) نیز از اینگونه تعلیمات اخلاقی فراوان یافت میشود. برخی از این دستورات در کتابهای تورات نیز وارد شده است و در ۲۳-۲۲ خ و ۱۹- لو محبت به همسوع و رعایت اصول اخلاقی وظیفه می گردد.

اگر ادبیات عرفانی یهود پس از تبعید و آثار اندیشمندان اوایل مسیحیت را بررسی کنیم آثار این تحول را به روشنی درمی یابیم جالبست که مسحیت در آغاز منادی عشق و محبت و گذشت بی حد و برابری و برادری جهانی بود و دین یهود در ابتدا خواهان قصاص بی امان و طرد بی چون و چرای بیگانگان. پس از آلوده شدن روحانیت کلیسا به قدرت و حکومت رفته رفته اعمال زور و کشتار و سوزندان و غارت کردن بیگناهان دستورالعمل دائمی آنان شد و در قرون وسطای سیاه کلیسا مظهر فشار و تحمیل و جنایت گردید. اتفاقاً در همین ادوار چهره دین یهود بکل تحول یافته است. یهودیان که پس از ظهور مسیحیت از تجدید قدرت و تشکیل حکومت مایوس شده اند و روحانیت فاقد نفوذ سیاسی و حکومتی گردیده است، کم کم به عرفان و اخلاق متوجه شده اند و در ادبیات دینی آنان اثری از خشونت روایاتی چون یوشع دیده نمی شود.

پس از رفورماسیون و رنسانس قدرت سیاسی کلیسا تنزل یافت و در بعضی از اجتماعات مسیحی تقریباً از بین رفت. کاملاً در همین ایام است که مجدداً کلیسا سعی می کند خود را طرفدار محرومان و ضعفا ارائه دهد و حتی در برخی از کشورهای دیکتاتوری در مقابل قدرت حکومت قیام نماید.

توجه به تاریخ اقوام و بررسی فرهنگها و تحولات آنها میتواند برای ما نمونه های فراوانی را ارائه دهد که به کمک آنها میتوانیم تحولات دین یهود را توجیه نماییم.^۱ میتوان حدس زد که دین صحرا دین آزادگی و صفا و سادگی بوده است. شخصیت موسی و حقیقت تعلیمات او را ما از بیانات و احوال انبیاء اسرائیل باید دریابیم. چون تاریخ نوشته ای از دوران صحرا در دست نیست میبایستی به سنتها و معتقدات مذهبی چند هزار ساله مراجعه کرد و آنها را انعکاس از یک واقعیت پوشیده دانست و از لابلای آنها حوادث را

۱- بررسی شروح تغییرات اجتماعی و تحلیل از تحولات جامعه در فرهنگ دینی در رساله جداگانه ای بعمل خواهد آمد.

حدس زد.

هنگامیکه دین صحرا در جامعه شهری کنعان به قدرت و حکومت آلوده شد تحت تاثیر فرهنگ کنعانی تغییر شکل داد و به آئینی که در تورات نشانهایی از آن یاد شده است مبدل گردید. در هر قوم عالیتزین و جالبترین صفات مورد نظر به خدا نسبت داده میشود و بزبان دیگر خدای هر قومی معرف جهان بینی و طرز تفکر آن قوم است. خدای تورات مظهر قدرت و خشم و زور میباشد. او قادری منتقم و بی گذشت و هراسناک است. در اولین صحنه ای که تصمیم می گیرد هویت خود را به قوم برگزیده اش بشناساند مردم بی گناه مصر را بدون جهت شکنجه می کند و هلاکت و مصیبت بر آنها نازل مینماید تا اسرائیلیان به اقتدار او ایمان آورند و در مقابلش سجده کنند. این صحنه های خونین تا مدتها معرف یهوه و قوم اوست بخصوص که کشتار سمبلیک رساله یوشع نیز مکمل این قدرتنمایی ها می گردد.

پس از آنکه یهودیان فاقد قدرت و دولت شده و در کشورهای مختلف پراکنده میشوند، میل و امید به اعمال زور نیز در جامعه یهود رو به زوال می نهد. در این حال یهوه نیز از خشونت و تعصب و غیرت به گذشت و شفقت و رحمت متمایل میشود. حکومت خدا و سلطنت یهوه که در دوران پادشاهی سلاطین یودا بکلی فراموش شده بود مجدداً به شدت مطرح می گردد و یهودیان نیز در کنار شعائر، که در ارزش قاطع آنها تعدیلی بعمل آمده بود، به فضایل اخلاقی روی می کنند و به امید حکومت خدا روز شماری می نمایند.

پس از تبعید ما به یک پدیده جدیدی برخورد می کنیم که در نظر اول مغایر با شرحی است که قبلاً بیان شد. در شرح مفهوم مسیح توجیه داده شد که یهودیان به امید تجدید سلطنت داود انتظار ظهور مسیح یهوه را مطرح ساختند. با توجه به بحث گذشته آیا این انتظار مخالف سلطنت یهوه نیست؟. باید توجه کرد که طرح این آرزو از جانب یهودیان بی وطن و آواره که به امید تجدید هویت خود بودند انجام یافت. آنها در حقیقت حکومت الهی و سلطنت یهوه را در شکل مسیح او مجسم میساختند که با شکل سلطنتهای زمینی کاملاً تفاوت داشت. همین حکومت بود که در مسیحیت بصورت «قلمرو و دولت خداوند» برای عیسی مسیح اعلام گردید. این یک حکومت ایدال بود که در آن عدالت و رحمت میبایستی حکمفرما گردد. نظیر این حکومت را در پیام زرتشت نیز بررسی کردیم. بسیاری از محققین معتقدند که امید به حکومت الهی در روی زمین اقتباس از زرتشتیان است. فون گال مینویسد که سلطنت خداانگونه که بعدها در کتاب مقدس مورد نظر گرفت و به حکومت نیکی و داد و دهش تعبیر گردید پدیده ایست که یهودیان از ایرانیان اقتباس کرده اند.